

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجرای خروج تارابی

دکتر فرانک جهانگرد*

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

در پاره‌ای از پژوهشها درباره تاریخ‌نگاری جوینی با استناد به جهت‌گیری جوینی در ذکر خروج تارابی این نتیجه به دست آمده که جوینی در نوشتن این اثر حامی مغولان بوده است. این پژوهش می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که آیا می‌توان حمایت جوینی از مغولان را صرفاً از جهت‌گیری او در ماجرای خروج تارابی استنباط کرد. اگر بتوان برای این حمایت، دلایل دیگری یافت، آیا وجه حمایت جوینی از مغولان مخدوش خواهد شد؟ برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، نخست باید دید آیا این حمایت ممکن است از لحاظ تاریخی و سیاسی مبتنی بر دلایل دیگری باشد؟ به این منظور لازم است نهادهای قدرت را در زمان خروج تارابی شناخت. یکی از نهادهای اصلی قدرت در این دوره مغولان هستند. آنها پس از استقرار دو دسته شدند: دسته نخست معتقد بودند طبق یاسا باید شهرها را ویران کرد و مردمان را کشت. دسته دوم اعتقاد به حفظ شهرها و مردمان و گرفتن مالیات داشتند. بین ایرانیان نیز، دست‌کم دو نهاد قدرت دیده می‌شود: بزرگان بخارا و عوام. از نهادهای قدرت مذهبی نیز آل‌برهان، محبوبیان، صوفیه و خلیفه عباسی اهمیت دارند. پس از قدرت یافتن تارابی و شورش علیه بزرگان بخارا، دسته اخیر به‌گرایش غالب مغول نزدیک و با آنها همدست شدند و بر تارابی غلبه کردند؛ سپس بر سر اداره بخارا بین دو نهاد قدرت مغول اختلاف افتاد. سرانجام اوکنای قآن حکم بر ابقای بخارا داد. بنابراین به‌اجمال می‌توان گفت پس از خروج تارابی شاهد غلبه گرایش دوم مغولان، محبوبیان، بزرگان و اشراف بخارا را هستیم.

واژه‌های کلیدی: داستان تارابی در تاریخ جهانگشا، موازنه قدرت در حمله مغولان، جایگاه نهادهای قدرت در جنگها، تحلیل تاریخ جهانگشای جوینی.

مقدمه

در تاریخ جهانگشای جوینی بلافاصله پس از «ذکر استخلاص بخارا»، «ذکر خروج تارابی» آمده است. چنگیزخان (دوره حکومت: ۶۰۶-۶۲۴ ه.ق) در سال ۶۱۶ ه. ق. بخارا را تصرف کرد؛ اما خروج تارابی در سال ۶۳۶ ه.ق. یعنی بیست سال پس از آن در زمان جانشین چنگیز، اوکتای قاآن (دوره حکومت: ۶۲۴-۶۳۹ ه.ق) اتفاق افتاد؛ با این حال این رویداد در تاریخ جهانگشای جوینی خارج از توالی زمانی و بلافاصله پس از فتح بخارا آمده است. در این فاصله بیست ساله، چنانکه جوینی روایت می‌کند، بخارای ویران به عمارت و آبادانی رو نهاد و در مسیر پیشرفت و ترقی قرار گرفت و «عرصه آن مستقر کبار و کرام و مجمع خاص و عام گشت» (جوینی، ۱۳۸۵: ۸۴/۱). با خروج تارابی، ناگاه سیر بازسازی بخارا متوقف شد و این شهر دوباره در خطر ویرانی و نابودی قرار گرفت.

تارابی، آن‌طورکه جوینی می‌نویسد، غربال‌بندی از اهالی تاراب بخارا بود که دعوی پریداری کرد و در لباس اهل خرقة خروج کرد. عوام دور او گرد آمدند. از وی کراماتی سر زد. خواص نیز به او گرایش یافتند. شمس‌الدین مجوبی از فقیهان عصر نیز به‌دلیل رنجش و آزدگی از ائمه بخارا به وی پیوست. امرا و باسقاقان قصد کردند به بهانه دعوت وی به بخارا بر سر راه او را بکشند؛ اما به‌ناچار او را به بخارا آوردند و وی شهر را در دست گرفت و هواداران بیشتری یافت؛ تعدادی از بزرگان بخارا را کشت و جمعی نیز شهر را رها کردند و با مغولان در دفع وی همسو شدند و در دو نوبت با وی و پیروانش جنگیدند. در نخستین جنگ حدود ده هزار نفر از جمله تارابی و مجوبی کشته شدند. برادران تارابی، محمد و علی، جانشین وی شدند و در جنگ دیگر نیز حدود بیست هزار نفر کشته شدند (ر.ک. همان: ۸۹-۹۰). آثار ویرانی و تباهی خروج تارابی مدتها در بخارا باقی ماند.

«ذکر خروج تارابی» در دوره تألیف کتاب و دوره‌های نزدیک به آن، بدون تردید و پرسش و قضاوت، خوانده و پذیرفته شده است. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (تألیف ۷۳۰ ه.ق) همان مطالب تاریخ جهانگشا را آورده است. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع التواریخ (اوایل سده هشتم هجری) سخنی از قیام تارابی به میان نیاورده است. میرخواند در روضه الصفا (سده نهم قمری) و خواندمیر در

حبیب‌السیر (سده دهم قمری) ماجرا را از تاریخ جهانگشای جوینی گرفته و نقل کرده‌اند.

در دوره معاصر، سعید نفیسی با برداشتی از مضمون ماجرای تارابی، داستانی تاریخی با عنوان «غریبال‌بند غیور» نوشته، در آن داستان، تارابی قهرمانی ملی است که علیه مغولان قیام کرده است (نفیسی، ۱۳۳۴: ۲۶۵). به این شکل ماجرا از بافت تاریخی جدا شده و بندهای بافت و موقعیت آن گسسته و در چارچوبی ادبی قرار گرفته است. این قرائت بر پایه یک دلالت تاریخی قرار دارد و می‌تواند بازتاب آرزوها و خواسته‌های قوم شکست خورده در قالب داستان تاریخی باشد.

اشپولر سخنان جوینی را پذیرفته و بر مبنای آن تارابی را طیبی دانسته که ادعا کرده است با پریان ارتباط دارد و با پشتیبانی مردم بویژه دهقانان و پیشه‌وران تنگدست، توانسته است بر بخارا غلبه کند (ر.ک. اشپولر، ۱۳۵۱: ۲۴۱). بارتولد در ترکستان‌نامه، ماجرای تارابی را بر پایه سخنان جوینی بازگو کرده و برای این جنبش وجهه مذهبی قائل شده که اعتقادات خرافی مردم، محمل شکل‌گیری و گسترش آن بوده است (ر.ک. بارتولد، ۱۳۵۳: ۹۸۵/۲). پس از او آژند در مقاله «قیام تارابی»، وی را انقلابی‌ای دانسته که با انگیزه مذهبی علیه مغولان قیام کرده است (ر.ک. آژند، ۱۳۶۵: ۱۹). بیانی ذیل عنوان «مبارزات ملی در زیر لوای مهدیان دروغین»، عبارتهای جوینی را درباره قیام تارابی تقریباً بی‌کم‌وکاست آورده است (ر.ک. بیانی، ۱۳۷۱: ۵۲۸/۲). در مقاله دیگری نیز تارابی، قهرمانی ملی خوانده شده و جوینی به خیانت در تاریخ نویسی متهم شده است (ر.ک. دهقانیان و دری، ۱۳۹۰: ۷۴).^۱

در پاره‌ای از پژوهشهای معاصر، این بحث مطرح شده که تارابی علیه مغولان قیام کرده و جوینی که در تاریخ جهانگشا وی را از عوام‌الناس دانسته و پیروان و طرفداران وی را جاهل و نادان و از عقل به‌دور خوانده در واقع یک عنصر ایرانی را فرو گذاشته و از مغولان طرفداری کرده است.

در مقاله «مطالعه خروج تارابی در بافت فرهنگی و اجتماعی» بر مشاغل تارابی یعنی غریبال‌بندی و پریداری تأکید، و در کنار آن این پرسش مطرح شده است که چرا منابع تاریخی هم‌عصر یا نزدیک به عصر جوینی یا گفته‌های جوینی را تکرار کرده، و یا سخنی در این باره به میان نیاورده، و تحلیل دیگری از این ماجرا به‌دست نداده‌اند؛ اما

پژوهشهای معاصر با طرح این مسئله، جوینی را به طرفداری از مغولان و خیانت در تاریخ‌نویسی متهم کرده‌اند؛ سپس با اشاره به اوضاع و احوال جامعه مقارن حمله مغول به اجمال به پاره‌ای از گرایشهای سیاسی آن عهد اشاره شده که در شکل‌گیری نگرش جوینی به تارابی و قیام او نقش داشته است، به صورت گذرا اشاره شده است (ر.ک. جهانگرد، ۱۳۹۴: ۹).

در این مقاله برای یافتن پاسخ این سؤال، ساختار قدرت و نهادهای سیاسی تأثیرگذار آن دوران معرفی و تحلیل می‌شود؛ چرا که به نظر می‌رسد نگاه کاهشگرایانه پاره‌ای از پژوهشهای معاصر به نهادهای مؤثر سیاسی آن عهد سبب شده است ساختار قدرت در آن دوره تا حد دو نهاد قدرت، مغول و ایرانی کاسته شود و در نتیجه نفی یکی به اثبات دیگری بینجامد و در نهایت به برداشتی نادرست از متن و قضایای ناصواب درباره تاریخ‌نویس منتهی شود. توصیف ساختار قدرت، نکاتی را از جمله جایگاه تارابی، جوینی، محمود صاحب یلواج و روابط مغولها با یکدیگر و با ایرانیان و میزان تعلق جوینی به هر کدام را آشکار خواهد کرد و تحولات مهم را در ایجاد حوادث سرنوشت‌ساز سیاسی قرن هفتم در بخارا نشان خواهد داد و در بررسی لایه‌های پنهان متن، جایگاه جوینی و وابستگی‌های وی را آشکار خواهد ساخت.

البته این به معنای عدم حمایت جوینی از مغولان نیست. جایگاه وی در هرم قدرت در زمان مغولان قاعدتاً خودآگاهانه یا ناخودآگاه، ایدئولوژی و نگاه وی را تحت تأثیر قرار داده است این نکته ظریف در این میان نهفته است که صرف قضاوت جوینی درباره تارابی نمی‌تواند ما را به این نتیجه برساند که وی حامی مغولان و سرکوب‌کننده ایرانیان در مقابل آنها بوده است؛ چرا که این قضاوت ممکن است بر دلایل دیگری مبتنی باشد؛ در این صورت برای اثبات چنین ادعایی نیازمند به‌کارگیری روش تحقیق دقیق‌تر و نگاه مستندتری هستیم.

از سوی دیگر با اثبات این نکته نمی‌توان ادعایی برای یکسره ثقه‌دانستن مورخ و تعیین جایگاه متن و رسیدن به معنای قطعی کرد، بلکه در نظر داشتن این موارد می‌تواند نگاه ما را به این بخش از اثر عمیق‌تر و جامع‌تر کند.

توصیف ساختار قدرت در بخارا مقارن خروج تارابی

در فضای سیاسی آشوب‌زده قرن هفتم، اگر چه در نگاه اول، ایرانیان و مغولان روبه‌روی هم قرار دارند، هر کدام از این نهادهای قدرت در درون خود دسته‌بندیهای

سیاسی‌ای دارند که در مناسبات قدرت نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند و در مواقع لزوم به هم نزدیک می‌شوند.

نهادهای قدرت مغول

در دوره مورد بحث ظاهراً مغولان دارای وحدت روش و به یاسا معتقد هستند؛ اما عملاً در طبقات بالای آنها دو نهاد مهم و مؤثر سیاسی دیده می‌شود که در مواردی اختلافات کلی و عمیقی دارند. پیشینه شکل‌گیری و نمو این اختلافات به زمان چنگیزخان می‌رسد. چنگیزخان پس از غلبه بر سرزمینهای مجاور با کمک دو پسرش، جغتای و اوکتای، «یاسانامه بزرگ» را تدوین کرد. جغتای نسبت به دیگر شاهزادگان مغول با قوانین یاسا بیشتر آشنا بود و عملاً مجری آن به‌شمار می‌آمد؛ از این روی چنگیز به وی لقب «محافظ یاسا» داده بود (ر.ک. اشپولر، ۱۳۷۴: ۳۷۳). از جمله قوانین یاسا بی‌توجهی به حیات شهری و منع مغولان از زندگی در شهرها بود. بر همین مبنا مغولان در حمله به ایران و چین، شهرهای زیادی را ویران کردند و شهرنشینان بسیاری را کشتند. با اینکه این مسئله آشکارا در یاسا آمده است، مغولان در خلال تصرف و ویرانی شهرها و کشتار مردم با موانعی روبه‌رو شدند که آنها را در اجرای کامل این بند یاسا دچار تردید کرد^۲. از پیامدهای ویرانی شهرها، نابودی اقتصاد و صنایع مربوط به تولید ابزارهای جنگی بود. مغولان پیشتر نیازهای خود را از طریق بازرگانان برطرف می‌کردند؛ به‌همین دلیل بازرگانان نزد آنان جایگاه و احترام قابل‌توجهی داشتند. قتل عام مردم نیز کمبود نیروی کارآمد جنگی را در پی داشت؛ مواردی که مغولان را در ادامه جهانگشایی با مشکل روبه‌رو می‌ساخت.

چنگیزخان ابتدا به آسیای مرکزی حمله کرد و چین شمالی را به‌تصرف درآورد و به این شکل با ایران همسایه شد. مغولان در چین با پدیده زندگی شهری روبه‌رو شدند. همان‌طور که اشاره شد بر طبق یاسا باید شهرها به‌طور کامل نابود می‌شدند؛ اما نیاز فراوان مغولان به ابزار و آلات جنگی و پیشه‌وران ماهر^۳ و هم‌چنین جوانانی که می‌توانستند به‌عنوان حشر^۴ خدمات جنگی به آنها ارائه کنند، مانع اجرای دقیق یاسا می‌شد. مغولان در مورد زنده نگهداشتن و به‌کار گرفتن دو دسته اخیر اتفاق نظر داشتند. چنگیزخان شخصاً معتقد بود افزون بر این دو دسته، باید از بین بزرگانان و خردمندان هر قوم، افرادی را به‌عنوان مشاور برگزیند؛ هر چند بسیاری از نزدیکانش با وی مخالف



بودند. چنگیز از ابتدای رونق و روایی کارش، بازرگانانی را که به این سرزمین می‌رفتند، نزد خود می‌پذیرفت و از آنها اطلاعاتی درباره سرزمینهای دیگر به‌دست می‌آورد. این اطلاعات در فتح ممالک چین و ایران به وی کمک بسیاری کرد. بازرگانان در دستگاه وی گاه به‌سمت مشاور و سفیر^۵ می‌رسیدند و معمولاً در جنگها وی را همراهی می‌کردند. این بازرگانان به رونق کسب و منافع شخصی و خانوادگی خود می‌اندیشیدند نه به‌حفظ منافع سیاسی کشورشان. چنگیز غلبه بر چین شمالی و قوم کیتات را مرهون به‌کارگیری اطلاعاتی است که از این راه به‌دست آورده بود (ر.ک. بیانی، ۱۳۸۹: ۲۳)؛ به‌همین دلیل وی بزرگان و خردمندان اقوام مختلف را نزد خود نگه می‌داشت. وی پس از فتح چین، یلوچوت سای (تولد: ۵۸۶ ه.ق)، حاکم شهر پکن در سال ۶۱۴ ه.ق، را به‌عنوان مشاور برگزید. یلوچوت سای به‌دلیل کینه‌ای که با پادشاهان کین داشت به‌خدمت چنگیز درآمد و به‌سبب دانش و تدبیر و کیاست، نزد وی موقعیت ممتازی یافت. اغلب مغولان حضور او را در کنار چنگیز برنمی‌تافتند؛ چرا که این شخص نه جنگجو بود و نه در ساخت ابزار جنگی مهارتی داشت (ر.ک. اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۷۶). یلوچوت سای توانست اندک‌اندک این اندیشه را در ذهن چنگیزخان جایگیر سازد که به‌جای ویرانی شهرها و کشتار مردم، شهرها را به‌همان شکل نگاه دارد و از مردم مالیات بگیرد.^۶ منافع اقتصادی چنگیزخان ایجاب می‌کرد به‌رغم تصریح یاسا و اصرار و پافشاری بسیاری از نزدیکانش در این موضوع تأمل و به آن تمایل پیدا کند؛ بدین‌سان بین مغولان دو گرایش به‌وجود آمد که هر کدام طرفداران جدی و پروپا قرصی داشت. در بین فرزندان چنگیزخان، جغتای اصرار داشت یاسا اجرا شود؛ شهرها نابود و شهرنشینان کشته شوند و اوکتای قاآن خواهان حفظ شهرها و گرفتن مالیات بود. این دودستگی سبب پیدایش دو نهاد قدرت بین مغولان شد که معمولاً پس از تصرف شهرها روبه‌روی هم قرار می‌گرفتند و بر سر ابقا یا نابودی شهرها و ساکنان آن با هم به گفتگو می‌نشستند یا به نزاع برمی‌خاستند. در اوایل حکومت ایلخانی و در ایام فرمانروایی شش ایلخان نخست، روح گرایش اول در سیاست مسلط بود (ر.ک. پتروشفسکی، ۱۳۶۶: ۴۶۴-۴۶۵). در دوره حکمرانی غازان (۶۹۴-۷۰۳ ه.ق.) تحت تأثیر وزیرش، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۸-۶۹۶ ه.ق.) گرایش دوم غلبه یافت^۷ (ر.ک. بویل، ۱۳۸۹: ۱۸۶/۵).

ساختار قدرت و سیاست در ایران

مقارن حمله مغول، خوارزمشاهیان بر ایران حکومت می‌کردند. در بین آنان اختلافهایی ریشه دوانده بود که از ناسازگاری سلطان محمد و مادرش، ترکان خاتون، سرچشمه می‌گرفت. ترکان خاتون همسر سلطان تکش بود و بدین سبب اعتباری داشت؛ اما از سوی دیگر انتساب او به ایل قدرتمندی که در تثبیت قدرت خوارزمشاهیان تأثیر شایانی داشتند، اعتباری دوجندان به وی می‌بخشید و در نتیجه توان زیادی برای دخالت در کارهای مملکتی و حتی نظامی داشت. پس از درگذشت سلطان تکش و در زمان حکمرانی سلطان محمد به توصیه ترکان خاتون بسیاری از منسوبان وی مشاغل مهم درباری را برعهده گرفتند و بدین‌سان نفوذ ترکان خاتون در دستگاه حکومت بیشتر شد. بدیهی است آنان پیشرفت خود را مرهون ترکان خاتون بودند و از وی حرف‌شنوی داشتند و رأی وی را همانند رأی سلطان می‌دانستند و از هر دو به یکسان فرمانبرداری می‌کردند. بنابراین ترکان خاتون به موازات قدرت پسرش برای خود دستگاهی به‌هم زد و اداره خوارزم، مهمترین و معتبرترین شهر آن عهد را برعهده گرفت. سیادت و تسلط او و منسوبانش در موارد بسیاری سلطان محمد را بر آن می‌داشت که مطابق میل آنها رفتار کند؛ نمونه بارز آن ماجرای فرستادگان چنگیز به ایران و قتل آنها در اترار به‌دست غایرخان است. احتمالاً این امر مورد تصدیق سلطان محمد نبوده؛ اما نزدیکی غایرخان به ترکان خاتون، وی را به سکوت و حتی حمایت از غایرخان ناگزیر کرده است؛ مسئله‌ای که به‌حمله و لشکرکشی مغولان انجامید.

مردم ایران، خوارزمشاهیان و ایلهای ترک وابسته به آنان را غاصبانی می‌دانستند که به‌طمع مال و ثروت به ایران حمله کرده‌اند. در نظر ایرانیان، خوارزمیان و مغولها هر دو بیگانه بودند که بر سر منافع اقتصادی می‌جنگیدند. از این گذشته، حتی اعتقاد داشتند خوارزمشاهیان شهرهای ایران را وطن خود نمی‌دانند و برای حفظ آنها با مغولان نخواهند جنگید. بخشی از این بدبینی و بی‌اعتمادی مردم در نتیجه دشمنی خوارزمشاهیان با خلفای عباسی پدید آمده و شدت یافته و مردم را بیش از پیش به آنها بدگمان کرده بود.

در کنار نهادهای سیاسی، نهادهای دینی هم در ساختار قدرت نقش اساسی داشتند. مهمترین و عمده‌ترین نهاد قدرت دینی در دوره مورد بحث خلفای عباسی و صوفیان هستند.

خلفای عباسی

جایگاه خلفای عباسی از زمان خوارزمشاهیان در ایران تغییر عمده‌ای کرد. دشمنی و کینه بین خوارزمشاهیان و خلفای عباسی، که از زمان سلطان تکش آغاز شده بود در زمان سلطان محمد شدت یافت. با توجه به روند قدرت‌گیری خوارزمشاهیان، سیاست و رفتار آنها با خلافت عباسی به سه محور «تعظیم و تحبیب» (تکریم)، «تفتین و تهدید» و «تخاصم و تهاجم» تقسیم شده است (ر.ک. حسن زاده، ۱۳۹۲: ۱۴۰). حمله مغول در دوره سیاست تخاصم و تهاجم روی داد. جوینی دلایل این دشمنی را به تفصیل آورده است: نخست اینکه خلیفه به‌خنان قراختای به دفع سلطان محمد پیغام می‌داد و با همین مضمون به سلاطین غور بارها مکاتباتی فرستاده بود. زمانی که سلطان محمد به غزنین رفت و خزاین آنها را تفتیش کرد، نامه‌های خلیفه را یافت. از سوی دیگر خلیفه فرمان داده بود در راه حج علم جلال‌الدین حسن را پیشتر از علم سلطان محمد ببرند. هم‌چنین خلیفه از سلطان محمد درخواست کرده بود جمعی از فداییان را به نزد او بفرستد. خلیفه تعدادی از آنها را برای کشتن امیر مکه فرستاد. فداییان به اشتباه به جای امیر مکه برادر وی را کارد زدند. تعداد دیگری از این جماعت برای کشتن اغلمش در عراق فرستاده شدند. اغلمش خود را از نزدیکان سلطان می‌دانست و قتل وی بر کدورت‌های پیشین افزود. سلطان که مرتبه خود را از آل‌بویه و سلاطین سلجوقی کمتر نمی‌دانست و ملک عراق را در حد سرزمینهای ایشان می‌دانست، رفتارهای خلیفه را تاب نیاورد و از ائمه ممالک خویش برای دفع وی و نصب امامی دیگر فتوا خواست و اعلام کرد که سادات حسینی مستحق خلافت، و آل‌عباس خلافت را غصب کرده‌اند (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۵: ۱۲۰/۲-۱۲۲). این دشمنی تا آنجا پیش رفت که هر کدام برای سرنگونی دیگری مجدانه کوشیدند. حتی بعید به نظر نمی‌رسد خلیفه عباسی، الناصرلدين الله در حمله مغولان به سرزمین خوارزمشاهیان نقش داشته باشد. سلطان محمد خوارزمشاه نیز با فراخواندن و گردآوردن علما در ماوراءالنهر^۱ و لشکرکشی به بغداد در صدد نابودی بغداد و سرنگونی خلفای عباسی برآمد؛ اما در میانه راه در حوالی

همدان دچار برف و کولاک گردید و بازگشت. سلطان محمد خوارزمشاه از حدود سال ۶۱۳ ه.ق نام خلیفه عباسی را از خطبه انداخت و به جای او سید علاءالملک ترمذی را خلیفه اعلام کرد، که نسبش به امام حسین (ع) می‌رسید و از سادات مشهور خراسان بود. این روند که تا سقوط خوارزمشاهیان ادامه یافت، خشم و نفرت مردم را علیه آنها برانگیخت.

سیاست کلی خوارزمشاهیان تضعیف قدرتهای مذهبی بود. سلطان محمد پس از استقرار حکومت خوارزمشاهی در سمرقند، دریافت علمای بزرگ با نفوذ و قدرت بسیار خود مردم را به شورش و قیام تحریک می‌کنند. وی با اینکه برای روحانیان احترام فراوانی قائل بود، پس از تسلط بر شهرها و ایالات تصمیم گرفت قدرت سیاسی آنان را تضعیف کند و مانع دخالت و نفوذ معنوی آنان در کار حکام و دست‌نشانندگان حکومت مرکزی شود. از جمله اقدامات وی در این زمینه تبعید شیخ الاسلام معروف سمرقند به شهر نسا بود؛ کسانی که سرانجام، هنگام حمله مغول تارومار شدند و نفوذ اجتماعی خود را از دست دادند.

آل برهان (۵۳۶-۶۳۸)

برهانیان یا آل برهان از خاندانهای مؤثر و پرنفوذ بخارای آن عهد بودند که نسب به عمر بن خطاب خلیفه دوم می‌کشاندند و از دوران سلجوقی با حمایت سلجوقیان در بخارا به ریاست رسیدند و سیادت مادی و معنوی یافتند. آل برهان از لحاظ دینی و مذهبی، سنی حنفی و وابسته به خلفای عباسی و از لحاظ سیاسی وابسته و باجگزار قراختاییان بودند و عنوان «صدر» و «صدر جهان» داشتند و در عین پیروی از حکومت مرکزی، استقلال داخلی بخارا را حفظ کرده بودند.

سلطان محمد خوارزمشاه، زمانی که قصد داشت به بغداد حمله کند، صدر جهان و خانواده‌اش را به خوارزم تبعید کرد؛^۹ بدین سان جایگاه مذهبی و سیاسی این خاندان در بخارا از دست رفت و کینه‌ای در دل آنان نسبت به خوارزمشاهیان پدید آمد.

صوفیه

در پی سیاست تضعیف قدرتهای مذهبی، سلطان محمد تا جایی که امکان داشت به تضعیف صوفیان صاحب نفوذ پرداخت؛ به عنوان نمونه می‌توان به ماجرای مهاجرت



خانواده مولانا از بلخ به قونیه و هم‌چنین ماجرای قتل صوفی جوان شیخ مجدالدین بغدادی در سال ۶۱۳ ه. ق اشاره کرد. ماجرای اخیر سبب بروز اختلافات چشمگیری بین سلطان محمد و ترکان خاتون شد که گفته می‌شود به این صوفی جوان ارادت داشت.^{۱۰}

خروج تارابی

تارابی در چنین وضعیتی خروج کرد؛ پس از اینکه هوادارانی پیدا کرد و قدرت یافت، شمس‌الدین محبوبی نیز سبب تعصبی که او را با ائمه بخارا بوده است، اضافت علت آن احمق شد و به‌زمره معتقدان او ملحق (ر.ک. جویی، ۱۳۸۵: ۸۶/۱). با پیوستن محبوبی به‌جنبش تارابی، بخشی از خلأهای فکری این جنبش مانند بینش سیاسی، آگاهی اجتماعی، شناسایی طبقات جامعه، جایگاه و پایگاه مذهبی برطرف شد و مشروعیت یافت. با قدرت‌یافتن او نهاد سیاسی جدیدی پدید آمد که اگر پامی‌گرفت و تقویت می‌شد، می‌توانست تهدید جدی‌ای برای دیگر نهادهای قدرت باشد. محبوبی «گفت این جاهل را که پدرم روایت کرده است و در کتابی نوشته که از تاراب بخارا صاحب دولتی که جهان را مستخلص کند، ظاهر خواهد شد و علامات این سخن را نشان داده و آن آثار در تو پیداست» (همان‌جا). این سخنان ریشه‌های ارتباط تارابی با عالم غیب را قوت بخشید و مردم شکست‌خورده و ناامید را به‌دور تارابی گرد آورد. «جاهل از عقل دور، بدین دمدمه بیشتر مغرور شد و این آوازه با حکم منجمان موافق افتاد و روزبه‌روز جمعیت زیادت می‌شد و تمامت شهر و روستاق روی بدو نهادند و آثار فتنه و آشوب پدید آمد» (همان‌جا) مغولان بر آن شدند که او را بفریبند؛ به تاراب نزد وی رفتند؛ او را به بخارا بردند با این نیت که در راه او را به‌قتل برسانند؛ اما در میانه مسیر، تارابی به‌هدف آنها پی برد؛ آنها را تهدید کرد و خود را از خطر مرگ رها نمود. پس از اینکه تارابی به بخارا آمد، «صدور و اکابر و معارف شهر را طلب داشت. سرور صدور بلک دهر برهان‌الدین سلاله خاندان برهانی و بقیه دودمان صدر جهانی او را سبب آنک از عقل و فضل هیچ خلاف نداشت، خلافت داد و شمس محبوبی را به صدری موسوم کرد» (همان: ۸۸/۱). همان‌طور که بیان شد با تشدید اختلافهای خوارزمشاهیان و خلفای عباسی، سلطان محمد، سیدعلاءالملک ترمذی را خلیفه معرفی کرد؛ چرا که خلافت را حق سادات حسینی می‌دانست، نه بنی‌عباس. تارابی بر خلاف سلطان محمد، برهان‌الدین از خاندان آل‌برهان را خلیفه خواند و مقام ازدست‌رفته آل‌برهان را تا

اندازه‌ای به آنان بازگرداند. آل برهان پیش از این، هم مقام سیاسی داشتند و هم مقام مذهبی؛ بدین‌سان بخشی از قدرت آنها تأیید شد؛ اما پایگاه سیاسی آنها به محبوبیان واگذار شد. تارابی خود را سلطان خواند و «آن آدینه خطبه سلطنت به‌نام او خواندند» (همان‌جا). وی پیروانش را برای جنگ با مخالفان برانگیخت: «نماز شامی برخاست و روی به‌مردم آورد و گفت ای مردان حق توقف و انتظار چیست. دنیا را از بی‌دینان پاک می‌باید کرد. هر کس را آنچه میسر است از سلاح و ساز یا عصا و چوبی معد کرده روی به‌کار آورد» (همان: ۸۷/۱).

نهادهای قدرت و تارابی

پس از فتح بخارا دو نهاد قدرت مغول، که پیشتر درباره آنها سخن رفت، روبه‌روی یکدیگر ایستادند؛ با مسئله نابودی بخارا یا حفظ آن زیر نظر مغولان. در پایان به‌بقای آن رأی دادند و توشا باسقاق به‌شحنگی بخارا برگزیده شد و بعدها محمود صاحب یلواج، مشاور چنگیز در فتح ایران به‌عنوان حاکم بخارا آن شهر را معمور و آبادان ساخت.

پس از خروج تارابی اوضاع رو به‌پیچیدگی نهاد. چنگیزخان در زمان حیاتش ممالک زیر فرمان خود را به‌چهار بخش تقسیم، و هر بخش را اولوس را به‌یکی از پسران خود واگذار کرد.^{۱۱} از آنجا که اوکتای قاآن جانشین چنگیز انتخاب شده بود، کوچکترین اولوس به‌وی واگذار شد. بخارا در زمره اولوس جغتای به‌شمار می‌آمد و همان‌طور که اشاره شد، جغتای معتقد بود یاسا باید بی‌چون‌وچرا اجرا شود. از سوی دیگر خروج تارابی در زمان امپراتوری اوکتای قاآن اتفاق افتاد. در بین سرکردگان مغول، اوکتای قاآن و منگوقاآن، طرفدار ایجاد حکومت مقتدر خان و احیای نیروهای تولیدی نابود شده و نزدیکی با سران فئودال و اقوام مغلوب و فرمانبردار بودند (ر.ک. بایمت اف، ۱۳۸۳: ۱۴۹). محمود یلواج نیز هوادار آنها بود.

جوینی شرح ماجرا را این‌چنین آورده است: پس از شکست تارابی «مغولان دندان انتقام تیز کرده و دهان حرص گشاده که بار دیگر دستی زنیم و کامی برانیم و خلاق را حطب تنور بلا سازیم و اموال و اولاد ایشان را غنیمت گیریم. خود فضل ربانی و لطف یزدانی عاقبت فتنه را به‌دست شفقت محمود چون نامش محمود گردانید و طالع آن شهر را باز مسعود. چون او برسید ایشان را از قتل و نهب زجر و منع کرد و گفت سبب مفسدی چند، چندین هزار خلق را چگونه توان کشت و شهری را که چندین مدت



جهد رفته است تا روی به عمارت نهاده به واسطه جاهلی چگونه نیست توان کرد. پس از الحاح و مبالغت و لجاج بر آن قرار نهاد که این حالت به خدمت قآن عرضه دارند بر آن جملت که فرمان باشد به اتمام رسانند و بعد از آن ایلچیان بفرستاد و سعی های بلیغ نمود تا از آن زلت که امکان عفو ممکن نبود تجاوز فرمود و بر حیات ایشان ابقا کرد و اثر آن اجتهاد محمود و مشکور شد» (جوینی، ۱۳۸۵، ۹۰/۱).

این نزاع بین دو نهاد قدرت سیاسی مغول تا زمان قوییلای قآن و جانشینان او ادامه یافت؛ پس از آن گرایش به زندگی شهری به صورت گفتمان مسلط درآمد.

با این توضیحات پیداست که نهادهای قدرت هر کدام به شکلی تارابی را معارض خود می دیدند و از جانب وی احساس خطر می کردند. بنابراین هر کدام به گونه ای تلاش کردند با وی به مخالفت برخیزند و وی را از بین ببرند یا تضعیف کنند در حالی که پیش از این، هر کدام از آنها که به گونه ای در برابر تارابی ایستاده بودند، شکست خورده و باعث تقویت نهضت وی شده بودند. امرا و باسقاان برای مشورت با محمود صاحب یلواج در دفع تارابی، رسولی به خجند نزد وی فرستادند. بر سیل تبرک و تقرب نزد تارابی به تاراب رفتند و او را به بخارا دعوت کردند تا شهر نیز به قدم وی آراسته شود. در حالی که قصد داشتند در میانه راه وی را تیرباران کنند. تارابی که متوجه نقشه مغولان شد به سرکرده آنان گفت از اندیشه بد بازگرد و گرنه بفرمایم تا چشم جهان بینت را بی واسطه دست آدمیزاد بیرون کنند. (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۵: ۸۷/۱). مغولان که خود نیز به اجنه داشتند، یقین پیدا کردند که او با اجنه ارتباط دارد و پنداشتند که اجنه او را از نیت آنها آگاه کرده اند. بنابراین بی آنکه به او تعرضی برسانند، او را به بخارا آوردند. در واقع بی اینکه به تارابی آسیبی برسانند، زمینه را برای رشد و فعالیت وی در بخارا فراهم آوردند. تارابی بی دغدغه به همراهی مغولان وارد بخارا شد. در بخارا نیز امرا و اکابر و صدور در اکرام و اعزاز او مبالغت کردند در حالی که قصد داشتند در فرصتی او را بکشند. تارابی از نیت آنها اطلاع یافت؛ بر اسبی نشست و به تل باحفص رسید. چون او را بر تل باحفص یافتند، عوام پنداشتند که از وی کرامتی سر زده، اعتقادشان در وی بیشتر شد (ر.ک. همان جا). بنابراین بزرگان بخارا نیز نه تنها در نابود کردن وی ناکام ماندند، بلکه سبب شدند اعتقاد مردم در حق وی قویتر گردد؛ بدین سان تارابی قدرت سیاسی را در بخارا در دست گرفت و خلیفه و

صدر و سلطان تعیین کرد و دستور داد خطبه را به نام وی بخوانند. بزرگان بخارا در برابر شورش و حاکمیت عوام احساس خطر کردند و با مغولان در دفع خطر تارابی همراه شدند. «امرا و صدور که آیت فرار برخوانده بودند در کرمینیه جمع شدند و مغولان را که در آن حدود بودند، جمع کردند و آنچه میسر شد از جوانب ترتیب ساختند و روی به شهر نهادند» (همان: ۸۹/۱).

بین تارابی و مخالفانش جنگی درگرفت. «در تضعیف آن بادی سخت برخاست و خاک چنان انگیخته شد که یکدیگر را نمی دیدند. لشکر خصمان پنداشتند که کرامات تارابی است. همه دست باز کشیدند و روی به انزهام باز پس نهادند و لشکر تارابی روی بر پشت ایشان آوردند و اهالی رساتیق از دیه های خویش با بیل و تبر روی بدیشان نهادند و هر کس را از آن جماعت که می یافتند خاصه عمال و متصرفان را می گرفتند و به تبر سر نرم می کردند و تا به کرمینیه برفتند و قرب ده هزار مرد کشته شد» (همان جا). هواداران تارابی این توفان را از کرامات وی پنداشتند. برپا کردن توفان در جنگ برای ایرانیان، شناخته شده بود. در شاهنامه نیز در داستان کاموس کشانی به آن اشاره شده است.^{۱۲} مغولان نیز معتقد بودند گروهی از جادوگران می توانند در جنگ، برف و باران مصنوعی ایجاد کنند به این صورت که در جبهه های جنگ، هرگاه علامت شکست ظاهر می شد، جادوگران دست به کار می شدند و باران می طلبیدند و طوفان به راه می انداختند و دشمن را به عقب نشینی مجبور می کردند. مغولان این هنر را «یای»^{۱۳} و «جدامیشی» می خواندند (ر.ک. بیانی، ۱۳۷۰: ۲۱/۱). مغولان در جنگ با ختاییان این خدعه را به کار گرفتند (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۵: ۱۵۲/۱).

در این جنگ تارابی و محبوبی کشته شدند؛ اما پیروان آنان گفتند تارابی غیبت کرده است و تا ظهور دوباره او دو برادرش، علی و محمد، جانشین او خواهند بود. این دو نفر نیز در جنگ بعدی با مغولان کشته شدند؛ بدین سان قدرت جدید تارابی از میان رفت.

وضعیت نهادهای قدرت پس از دفع تارابی

پس از دفع شورش تارابی، نهادهای همسو دوباره جدا شدند و وجوه تضاد آنها برجسته شد. بارزترین تضادها بین دو نهاد قدرت مغول نمود پیدا کرد. نهاد نخست بر عقیده خود پافشاری کرد که بخارا باید با خاک یکسان، و اموال و اولاد بخاراییان

به غنیمت برده شود: «مغولان دندان انتقام تیز کرده و دهان حرص گشاده که بار دیگر دستی بزنیم و کامی برانیم و خلاق را حطب تنور بلا سازیم و اموال و اولاد ایشان را غنیمت گیریم» (جوینی، ۱۳۸۵: ۹۰/۱). نهاد دوم به همراه محمود یلواج در پی حفظ و صیانت بخارا بود. نزاع آنها به نتیجه نرسید و در نهایت «بعد از الحاح و مبالغت و لجاج بر آن قرار نهاد که این حالت به خدمت قآن عرضه دارند بر آن جملت که فرمان باشد به اتمام رسانند و بعد از آن ایلچیان بفرستاد و سعیهای بلیغ نمود تا از آن زلت که امکان عفو ممکن نبود تجاوز فرمود و بر حیات ایشان ابقا کرد و اثر آن اجتهاد محمود و مشکور شد... خود فضل ربانی و لطف یزدانی عاقبت فتنه را به دست شفقت محمود چون نامش محمود گردانید و طالع آن شهر را باز مسعود. چون او برسید ایشان را از قتل و نهب زجر و منع کرد و گفت سبب مفسدی چند، چندین هزار خلق را چگونه توان کشت و شهری را که چندین مدت جهد رفته است تا روی به عمارت نهاده به واسطه جاهلی چگونه نیست توان کرد» (همانجا).

پس از ماجرای تارابی، محمود صاحب یلواج به حاشیه رانده شد. «وی از نخستین روزهای حکومتداری خود به ضدیت با سیاستهای خان مغول، جغتای پرداخت. خان اولوس، جغتای، همواره مترصد فرصتی مناسب بود تا نایب قآن بزرگ - محمود یلواج - را از صحنه سیاست دور سازد؛ اما محمود یلواج در مقابل تمامی اقدامات و دسایس وی پایداری نشان می داد. پس از انتشار و گسترش قیام محمود تارابی، جغتای توانست یلواج از میدان سیاست به در کند» (بایمتاف، ۱۳۸۳: ۱۵۱). با استقرار قدرت جدید تارابی، فقیه حنفی، محمد بن احمد محبوبی به جای فقیهان حنفی برهانی، پیشوای حنیفان ماوراءالنهر شد و پس از آن، سلسله فقیهان محبوبی ریاست و رهبری مردم را عهده دار شدند (رک دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴: ۳۸۳). صدرهای آل برهان بعدها با مغولان سازش کردند و از طرف آنها بر سر مقام خویش بازپس فرستاده شدند و تا آخر عمر حکومت ایلخانی در راس حکومت بخارا قرار گرفتند (رک. بیانی، ۱۳۷۰: ۸۲/۱).

نتیجه گیری

لازمه درک صحیح متنهای تاریخی - ادبی توجه به بافت برون متنی و داده های تاریخی است. در پاره ای از پژوهشهایی که درباره تاریخ جهانگشا و تاریخ نگاری جوینی شده، این نتیجه به دست آمده که جوینی در نوشتن این اثر بویژه در ذکر خروج تارابی حامی

مغولان بوده؛ چرا که از تارابی انتقاد کرده است. در فرایند رسیدن به چنین نتیجه‌ای در این دوره تنها دو جریان سیاسی مغول و ایرانی مدنظر قرار گرفته؛ در این صورت تارابی که ایرانی است رو به روی مغولان قرار دارد و جویی که از وی حمایت نکرده، ناگزیر حامی مغولان پنداشته شده است. چنین قضاوتی، بدون توجه به بافت برون‌متنی، کاهش‌گرایانه و سهل‌انگارانه به نظر می‌رسد. کاهش‌گرایانه به این دلیل، که نهادهای قدرت را به دو نهاد ایرانی و مغول فرومی‌کاهد و سهل‌انگارانه به این دلیل، که اساساً این پرسش نادیده گرفته می‌شود که چرا بزرگان بخارا نه تنها با تارابی همراه نشدند بلکه در دفع وی کوشیدند و حتی برای سرکوب وی مغولان را به یاری گرفتند. برای پاسخ به این پرسش‌ها لازم است وضعیت نهادهای قدرت در آن دوران بررسی، و جایگاه هر کدام از آنها در این برهه تاریخی درنظر گرفته شود. مغولان اگر چه «یک قوم» مهاجم صحراگرد، چادرنشین و ناآشنا با نظام اداری بودند، پس از حمله به ممالک غربی سرزمین خود و فتح ممالک همجوار با نظامهای اداری و مدنی آشنا شدند. در بین مغولان روش و طرز فکر واحدی برای رویارویی با ممالک تحت تصرف، حفظ یا نابودی آنها وجود نداشت. آنان پس از پیروزی و استقرار به دو دسته تقسیم شدند: دسته نخست معتقد بودند باید براساس یاسا شهرها را ویران کرد و مردمان را کشت. در برابر آنها دسته دوم اعتقاد داشتند باید شهرها و مردمان حفظ شوند و از آنها مالیات گرفته شود. در بین ایرانیان نیز در ماجرای خروج تارابی، دست‌کم دو گرایش روبه‌روی هم قرار دارند: بزرگان بخارا و گروهی که جویی آنها را عوام می‌خواند. بزرگان بخارا در ماجرای تارابی ناگزیر شهر را ترک می‌کنند و به گرایش نخست مغولان نزدیک می‌شوند و از آنها برای دفع تارابی یاری می‌خواهند. عوام نیز اغلب دور تارابی گرد می‌آیند و خانه‌های بزرگان را غارت می‌کنند؛ اما در بین جریانهای سیاسی تأثیرگذار در این دوره، نمی‌توان از نهادهای قدرت مذهبی و دینی و نفوذ آنها غافل شد بویژه که ماجرای تارابی صبغه دینی پررنگی دارد. آل برهان، محبوبیان، صوفیه، خلیفه عباسی از نهادهای قدرت مذهبی در این دوره به‌شمار می‌آیند. با وجود این جریانهای متعدد و موازی می‌توان ذکر خروج تارابی را این‌گونه نگریست: قیام تارابی، رویارویی دو گرایش سیاسی مغول، رویارویی عوام بخارا و بزرگان و اشراف آن شهر و رویارویی آل برهان و محبوبیان بود. پیش از خروج تارابی در فاصله بیست سال پس از حمله

مغولان به بخارا و تصرف این شهر تا خروج تارابی گرایشها و جریانهای قدرت در بخارا به نوعی تعادل رسیده بودند. خروج تارابی این تعادل را برهم زد؛ به گونه ای که پاره ای از این جریانها برای بقا ناچار شدند به یکدیگر نزدیک و با هم متحد شوند. بزرگان بخارا که ایرانی و مدافع حفظ و بقای بخارا بودند به گرایش غالب مغولها نزدیک شدند و با همراهی و همپشتی آنها توانستند بر تارابی غلبه کنند. خروج تارابی و پیامدهای آن، کفایت گرایش غالب مغولان را که در پی حفظ شهرها و بویژه بخارا بود، زیر سؤال برد؛ چرا که محمود صاحب یلواج به تنهایی نتوانست بخارا را اداره کند. بنابراین باز هم بر سر اداره بخارا بین دو گرایش سیاسی مغول چالش سختی درگرفت؛ چالشی که می توانست به از بین رفتن حیات بخارا منجر شود. با خاموش شدن فتنه تارابی آرامش به بخارا بازگشت؛ اما تداوم آن در گرو توافق مغولان برای اداره شهر به دست گرایش نخست بود که با تلاش محمود صاحب یلواج و با حکم اوکتای قاآن این اتفاق افتاد.

آل برهان، که از زمان سلطان محمد خوارزمشاه تضعیف شده بودند، سقوط کردند و محبوبیان سیادت را در دست گرفتند. بنابراین آنچه جوینی بیان می کند بر پایه اطلاعات دقیق وی از دسته بندیها و نهادهای قدرت آن عهد است. دعای خیر او در حق محمود صاحب یلواج، صفاتی که به مردم بخارا نسبت می دهد، تهدیدی که از جانب تارابی و یارانش احساس می کند با علم و اطلاع از این اوضاع، و به همین دلیل است که تاریخ نویسان هم عصر یا نزدیک به عصر او سخنانش را بی کم و کاست پذیرفته، و تکرار کرده اند بی اینکه تحلیلی دیگر و برداشتی دیگر عرضه کنند.

توصیف این موارد به این معنا نیست که جوینی حامی مغولان و قدرت نبوده است، بلکه نشاندهنده این است که آنچه درباره تارابی و خروج او گفته شده است نمی تواند دلیل محکم و مستدلی بر حمایت او از مغولان باشد. قاعدتاً به کارگیری روشهای دیگر در تحلیل ساختار قدرت شاید در این زمینه بتواند نتایج جامعتری به دست دهد که جوینی خواه ناخواه در خدمت قدرت و توجیه کننده آن بوده است.

پی نوشت

۱. درباره روش شناسی آن مقاله (ر.ک. امن خانی، ۱۳۹۵: ۶۵-۶۷).
۲. مغولان در اجرای بندهای دیگری از یاسا نیز دچار تردید، و ناگزیر شدند یاسا را بازبینی کنند؛ ممنوعیت در آب رفتن و شستشو در آن، ذبح گوسفند، تعمیم زندگی شبانی و چادرنشینی و شکار

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجرای خروج تارابی

- در سطح جهان از مواردی بود که بین مغولان بویژه در بین جغتای و اوکتای سخت محل نزاع بود (ر.ک. خسروی، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۳).
۳. نمونه‌های متعددی از این نوع نگاه مغولان به مردم، صنعتگران و صنایع در تاریخ آمده است (ر.ک. اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۷۶-۷۷).
۴. مراد کسانی است که در کارهای جنگی مانند پرکردن خندقها و انباشتن رودخانه‌ها و خراب کردن حصارها از آنها استفاده می شده است.
۵. این مشاوران یلواج خوانده می شدند.
۶. در سال ۶۲۲ ه.ق، که چنگیز پس از حمله به ایران به چین بازگشت، یلوچوت سای موفق شد با رواج همین تفکر جمع زیادی از هموطنانش را از زیر تیغ مغول نجات دهد (ر.ک. اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۷۷).
۷. پس از انتشار مکاتبات خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی دیگر تردیدی نیست که اصلاحات غازان خان، ابداع و ابتکار این وزیر برجسته و فرهیخته بوده است. وی در نامه‌ای به فرزندش، شهاب‌الدین، والی خوزستان این عقیده و باور را بیان کرده است که حفظ رفاه رعیت تا یک سطح مشخص، ضرورت کامل دارد؛ چرا که ایشان مالیات دهندگان عمده هستند (ر.ک. بویل، ۱۳۸۹: ۱۸۶/۵).
۸. جوینی در تاریخ جهانگشا به این مسئله اشاره می کند و در توصیف شهرها پیش از حمله مغول، آن را گوشزد می کند که شهرهای بلاد شرقی مقر و محل اقامت روحانیان و دانشمندان علوم دینی هستند و فقیهان و دانشمندان علوم دینی در این شهرها مسکن گزیده اند. وی بخارا را قبه اسلام بین بلاد شرقی می خواند و به مثابه مدینه السلام (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۵: ۷۵/۱). و به این شکل آن شهر را در موازنه شهرهای بزرگ خلافت عباسی قرار می دهد.
۹. این خانواده در زمان حمله مغول و حکومت ترکان خاتون بر خوارزم در زندان این شهر بودند. ترکان خاتون با اینکه از چنگیزخان امان یافته بود، سران زندانی از جمله صدر جهان و خانواده اش را به قتل رساند و از شهر گریخت.
۱۰. منابع مختلف درباره تاریخ و دلیل قتل شیخ مجدالدین بغدادی و مدفن او اطلاعات متفاوت و متناقضی به دست می دهند.
۱۱. طبق سنت مغولان پیش از مرگ چنگیز امپراتوری وی بین پسرانش تقسیم شد. حدود خوارزم تا بلغار در روسیه به جوچی، نواحی ایمل و قوناق در ترکستان به اوکتای و نواحی شرقی ممالک اوکتای به تولوی و ترکستان غربی تا حدود ماوراءالنهر تا حدود جیحون به جغتای واگذار شد.
۱۲. در این داستان پیران به «بازور جادو» می گوید بر تیغ کوه رو و یکی برف و سرما و بادی دمان بریشان برآور هم اندر زمان پهلوانان ایران زمین از زمهریر و سرما از کازار فرو می مانند تا اینکه رهام به راهنمایی مرد دانش پژوه بر ستیغ کوه می رود و بازور جادو را نابود می کند (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۷/۳-۱۲۹).



۱۳. علم «یای» با به‌کارگیری سنگباران یا حجرالمطر انجام می‌شده است که «جده» یا «یده» نام داشت. مغولان معتقد بودند هر وقت بخواهند با استفاده از این سنگ می‌توانند با به‌هم مالیدن یا در آب انداختن آن و خواندن اوراد مخصوص بر آن، باران و برف باران تولید کنند. کسی که این عمل را می‌دانست، «یایچی» یا «یده‌چی» نامیده می‌شد (ر.ک. بیانی، ۱۳۷۰: ۲۱/۱). احتمالاً مغولان از این سنگ برای شفای بیماران نیز استفاده می‌کرده‌اند (ر.ک. اشپولر، ۱۳۷۴: ۱۷۷-۱۷۸).

منابع

- آژند، یعقوب؛ «قیام تاریابی» کیهان فرهنگی؛ س ۳، ش ۱ (فروردین ۱۳۶۵)، ص ۱۷-۲۰.
- اشپولر، برتولد؛ تاریخ مغول در ایران؛ ترجمه محمد میرآفتاب؛ چ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- اقبال آشتیانی، عباس؛ تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری؛ تهران: نامک، ۱۳۷۶.
- امن‌خانی، عیسی؛ «نگاهی انتقادی به پژوهشهای شالوده‌شکنانه در ایران»، فصلنامه نقد ادبی؛ س ۹، ش ۳۴ (تابستان ۱۳۹۵)، ص ۶۳-۹۰.
- بارتولد، و.و؛ ترکستان‌نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- بایمتاف، لقمان؛ «ضدیت دو تمایل سیاسی-اجتماعی در دولت مغول (بررسی موردی عملکرد محمود یلواج)»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا؛ ش ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ (تیر و مرداد و شهریور ۱۳۸۳)، ص ۱۴۸-۱۵۱.
- بایمتاف، لقمان؛ «نقش شیخ شمس‌الدین محبوبی در شورش محمود تاریابی»، ترجمه محمدعلی علی‌زاده، ایران‌شناخت؛ زمستان، ش ۱۵، ۱۳۷۸؛ ص ۱۰۰-۱۱۹.
- بویل، جی.ا.؛ تاریخ ایران کمبریج؛ ترجمه تیمور قادری؛ تهران: انتشارات مهتاب، ۱۳۸۹. ج پنجم (قسمت دوم).
- بیانی، شیرین؛ دین و دولت در ایران عهد مغول؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ج اول ۱۳۷۰، ج دوم ۱۳۷۱، ج سوم ۱۳۷۵.
- بیانی، شیرین؛ مغولان و حکومت ایلخانی در ایران؛ چ هشتم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
- پتروشفسکی، آی. پی؛ «اوضاع اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره ایلخانان»؛ ترجمه حسن انوشه، تاریخ ایران کمبریج، گردآورنده جی. آ. بویل، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۴۵۳-۵۰۹.

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجرای خروج تارابی

- جوبینی، عظاملک بن محمد؛ **تاریخ جهانگشای جوبینی**؛ تصحیح محمد قزوینی، چ چهارم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵.
- جهانگرد، فرانک؛ «مطالعه خروج تارابی در بافت فرهنگی و اجتماعی» **فصلنامه پژوهشهای ادبی**؛ س ۱۲، ش ۴۹، پاییز ۱۳۹۴، ص ۹ - ۳۰.
- حسن زاده، اسماعیل؛ **تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان؛ سه دهه واپسین**؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲.
- خسروی، ابراهیم و پژمان افخمی؛ «عوامل بازدارنده و مشکلات اجرای یاسا در ایران عهد ایلخانان (۶۵۶-۷۴۰ ق)» **خردنامه**؛ س ۵، ش ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ص ۱ - ۲۹.
- **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**؛ ج ۱، «آل برهان»، مقاله ش ۳۸۳، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.
- دهقانیان، جواد و نجمه دری؛ «بازخوانی ذکر خروج تارابی براساس رویکرد شالوده شکنی»، **فصلنامه پژوهشهای ادبی**؛ س ۸، ش ۳۳، پاییز ۱۳۹۰، ص ۵۷ - ۷۶.
- رضوی، سیدابوالفضل؛ **شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلخانان**؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- عباسی، جواد؛ «امرای مغول و اسلامگرایی در دوره ایلخانان» **پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی**؛ ش ۳۸، تابستان ۱۳۸۲، ص ۸۷ - ۱۱۰.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ **شاهنامه**؛ به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- میرجعفری، حسین و مجید صادقانی و ندا عظیمی زواره؛ **لایه های اجتماعی ایران در عهد مغول**؛ اصفهان: بهشتیان، ۱۳۸۹.
- نفیسی، سعید؛ **ماه نخشب**؛ چ دوم، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۴.

